

مجلس اول: امير المؤمنين عليه السلام، مصداق صراط مستقيم

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمدُ لله باري الخلاقِ أجمعين باعث الأنبياءِ و المرسلين  
 و الصلاةُ و السلامُ على أشرفِ السُّفراءِ المُكْرَمينَ  
 أفضلِ الأنبياءِ و المرسلين حبيبِ إله العالمين  
 أبي القاسم محمدٍ و على آله الطَّيِّبين الطاهرين  
 و لعنةُ الله على أعدائِهِم أجمعينَ مِنَ الآنِ إلى يومِ الدِّينِ

### معنای تقرّب

... او فانی در ذات مقدّس پروردگار و اسماء و صفات او می شود؛<sup>۱</sup> و همین است معنی لقاء پروردگار که خدای علیّیّ اعلیّیّ مؤمنین را به آن بشارت داده است. بنابراین، عباداتی که انسان انجام می دهد و می گوید: من این عبادت را به داعی قُربت (یعنی برای نزدیک شدن به خدا) بجا می آورم، معنایش این نیست که انسان راهی را طی کند و به خدا برسد؛ معنایش این است که این عبادت را انجام می دهد، این عبادت روح مرا صفا می دهد و نفس مرا آرام می کند، و آرامش نفس و صفای روح، مقدمه طلوع تجلّیات صفات جمال خدا در نفس، و ادراک مؤمن نسبت به پروردگار خود است؛ این معنای لقاء خدا است. و طریق به سوی خدا، از راه نفس است، و تکامل نفس هم به واسطه مجاهدات و عبادات و اعمالی که قرآن و پیغمبر و ائمّه به طریق احسن و اکمل برای ما بیان فرمودند می باشد. غایة الأمر همین طوری که ما می بینیم افعال مردم با یکدیگر تفاوت دارد، همین طور صفات مردم با هم تفاوت دارد؛ و همین طوری که ذکر کردیم، اختلاف افعال مردم ناشی از اختلاف صفات آنهاست؛ اختلاف صفات، ناشی از اختلاف ملکات است. لذا این اختلاف پیدا شده است؛ بعضی دوست دارند نماز بخوانند، بعضی دوست دارند نخوانند؛ بعضی دوست دارند روزه بگیرند، بعضی دوست دارند روزه نخورند؛ بعضی دوست دارند عفت

<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که مع الاسف ابتدای صوت این جلسه موجود نبود. (محقق)

به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند بی حیائی به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند دست به مال حرام دراز نکنند و بعضی دوست دارند بکنند؛ بعضی دوست دارند ایمان بیاورند و بعضی دوست دارند نیاورند. این اختلاف صفات و ملکاتی که در بین مردم است، می بینیم که عالم را مختلف جلوه می دهد و هر فرد با فرد دیگر در این خصوصیات متفاوت است.

### حرکت تمام بشر به سوی خدا، چه از روی معرفت و چه از روی قهر و غضب الهی

اینها همه دارند با این صفاتشان به سوی خدا می روند، ولیکن حرکت به سوی خدا تفاوت دارد. تمام بشر دارد به سوی خدا حرکت می کند، ولی فرق است بین آن کسی که به سوی خدا می رود و به مقام معرفت می رسد و در تحت تجلیات صفات جمال واقع می شود، با آن کسی که از روی قهر و غضب و در تحت تجلیات صفات جلال و غضب و طلوع مقام قهر و عظمت، به سوی خدا می برند؛ همه اینها ادراک خدا کرده اند و در روز قیامت بر هیچ کس مطلب مخفی نمی ماند، ولی بین مؤمنین که به مقام معرفت حقیقی می رسند و ملتذ به لذت مناجات پروردگار و لقاء خدا هستند و بین کافرین و مشرکین که در تحت صفات قهر پروردگار هستند، تفاوت بسیار است.

این راهی را که مردم مختلف طی می کنند به واسطه غرائز و ملکات خود طی می کنند، و ملکات هم مختلف است؛ باید همه افراد بشر را به یک میزان تربیت کرد که غرائزشان را اصلاح کنند، صفاتشان را اصلاح کنند، ملکاتشان را اصلاح کنند، آن غلّ و غش را بیرون بکشند، نقاط ضعف را در خود ترمیم کنند، بدبینی و حسد و بخل و کبر و استکبار را از خود دور بریزند، شهوت و غضب را در حدّ معینی که مطلوب است نگاه دارند و از تجاوز و زیاده روی خودداری کنند، این می شود صراط مستقیم؛ یعنی آن راهی که انسان را به خدا می رساند ولی خیلی آن راه، راه نزدیکی است.

### لزوم پیمودن صراط مستقیم و نزدیک ترین راه به سمت خدا

ممکن است انسان از نقطه ای به نقطه دیگر به واسطه پیمودن راه های مختلف برسد. مثلاً اگر کسی از اینجا بخواهد برود دروازه دولت، یک راه این است که از در مسجد مستقیم می رود بالا؛ یک راه این است که از خیابان دست چپ، کوشک، از آن خیابان می پیچد و از لاله زار می رود بالا و می آید دروازه دولت؛ یک راه اینکه از کوشک می رود در فردوسی و بعد می رود بالا و بعد می آید؛ یک راه اینکه می رود خیابان هدایت و بعد می رود پیچ شمیران و می آید دروازه دولت؛ یک راه این است که می رود چهار راه دروازه شمیران و بعد می رود از راه عشرت آباد می آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند؛ یک راه هم این است که می رود طرف پایین، چهار راه مخبرالدوله بعد می پیچد دم مجلس از آن طرف می آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه

دولت رسیدند یا نه؟! و بیش از این ما می‌توانیم راه‌های مختلفی فرض کنیم؛ ولی راه مستقیم به دروازه‌دولت یک راه است و بس، و آن أقصر فاصلهٔ بین دو نقطه است. وقتی رفتیم در مسجد اینجا مبدأ حرکت ماست و منتهای حرکت ما هم دروازه‌دولت، کوتاه‌ترین راه، این راه مستقیم است و این راه، راهی است که انسان باید طی کند؛ و الا هر کس به هر فعلی مشغول باشد، شبانه‌روز او را در چرخ زمان می‌گرداند و سیر ماه و خورشید، عمر او را به پایان می‌رساند و در این دنیا به‌واسطهٔ حرکت در صفات و غرائز، به نقطه مرگ می‌رسد و تجلیات عالم غیب بر او افاضه می‌شود و صور برزخی را می‌بیند و بالأخره باید به قیامت برود. ولی فرق است بین آن کسی که در صراط مستقیم می‌رود و آن کسی که از آن زوایای خیلی خیلی منفرجه حرکت می‌کند، او هم به دروازه‌دولت می‌رسد، ولی کمرش شکسته، استخوانش خرد شده، سرمایه را از دست داده، در این راه‌های دور به گرسنگی و تشنگی و به هزار آفت مبتلا شده است، ولی سرمایه‌ها را در راه وصول، از دست نداده است. حالا می‌رود دروازه‌دولت، آنجا از او انتقام می‌کشند که چرا از صراط مستقیم حرکت نکردی؟! رسیده است، ولی به جلال و به قهر و غضب رسیده است، نه به جمال و لذت و تنعم! **﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾**<sup>۱</sup> یعنی: «خدایا ما را به یک راه راست هدایت کن!» أقصر فاصله‌ای که ما بتوانیم ذهن خود، فکر خود، نفس خود، افعال خود، سر خود را با آن تطبیق کنیم، آن الگو و برنامهٔ زندگی ما باشد، به دنبال او حرکت کنیم به مقصد برسیم.

افراد بشر که غرائزشان مختلف است، از میان این افراد یک فرد هست که از همه بهتر است، ما پیدا نمی‌کنیم؟! در بین جامعهٔ خود ما می‌بینیم بعضی از افراد ذهنشان تاریک است، بعضی روشن، بعضی گذشت دارند، بعضی ندارند، افرادی که گذشت دارند، بعضی گذشتشان زیاد است، بعضی نه، **﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾**<sup>۲</sup> «همهٔ این مردم مختلف‌اند.» آن وقت در میان اینها یک افراد خوبی را ما انتخاب می‌کنیم که اینها گل سرسبد جامعه و اجتماع‌اند، از نقطه نظر پاکی روح و صافی فطرت و رشید بودن عقل و غلبه نمودن قوای منطقی بر احساسات، آنها از همه ممتازند.

### امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق صراط مستقیم از هر جهت

در میان جامعه‌ها می‌گردیم باز یک افرادی را پیدا می‌کنیم نسبت به اینها ممتازند؛ در میان قرون اولین و آخرین می‌گردیم ی‌رگید ناآزای یکی هر خالاب، دنوش‌یم ادیپ لکش کی هب رفتن ود هر خالاب،

۱۱ سوره فاتحه (۱) آیه ۶.

۲۲ سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

دبَلان مَتَلِهْ جَلْعِ جِهْمَن مَهْ كِي دَر فَه نَاكِيْن اَسْت سَا رَتْلِي اَعْمَهْ خَالِي اِوْ، تَلْفَصْد و زَلْر غ و دِيَا قَع و رَا تَفْر مَاهْتَم  
 سَا بَسَا حِي و ر و ا ن دَزْمْ مِي تَح و تَا كَلْم و ت، حَتِّي نَفْس كَشِيْدن ا و ر و ي حَسَاب اَسْت، خَوَابَش ر و ي  
 حَسَاب اَسْت، بِيْدَا رِي اَش ر و ي حَسَاب اَسْت، جَنَگَش ر و ي حَسَاب اَسْت، صِلْحَش ر و ي حَسَاب اَسْت،  
 جِهَادَش ر و ي حَسَاب اَسْت، حِيَا تَش ر و ي حَسَاب اَسْت، مَمَاتَش ر و ي حَسَاب اَسْت، اَن اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن  
 عَلَيْهِ السَّلَام اَسْت، ﴿اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛<sup>۱</sup> اَيْن اَلْكُوْر ا خِدا بَه دَسْت مَا دَا دَه و كَفْتَه اَسْت بَگِيْر و عَمَل  
 كُن! اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن اَيْنَهْ تَمَام نَهَا ي صِفَات پِيْغَمْبَر اَسْت و حَقِيْقَت پِيْغَمْبَر دَر اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن دَر خَشِيْد. حَالَا  
 اِگْر مَن بَخَوَاهَم كِيْفِيَّت دَر خَشَش اَنوَار پِيْغَمْبَر رَا دَر اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن بَرَا ي شَمَا بِيَان كَنَم، اَيْن خِيْلِي بَه طَوَل  
 مِي اَنجَامَد؛ نَه مَجْلَس مَا فَعَلًا اِقْتِضَاء دَا رَد، نَه وَقْت مَجَال مِي دَهْد! اَجْمَالًا تَمَام غَرَا ئِز و مَلَكَا ت و اَن صِفَا تِ  
 كِه دَر خَاتَمِ الْاَنْبِيَاء و الْمُرْسَلِيْن و يَگَا نَه مَعْلَم بَشْر اَسْت و بَه نَصِّ آيَهْ قُرْآن، اَنْبِيَاء دَر رُوْز قِيَا مَت كِه دَر  
 پِيْشِگَا ه پَر و ر د گَا ر حَا ضَر مِي شُوْنَد، شَهِيْد و گَوَاه بَر اَعْمَالِ شَان، پِيْغَمْبَر مَا اَسْت؛ اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن عَلَيْهِ السَّلَام  
 خَلِيْفَه و نَائِب اَوْ سْت، يَعْنِي پِيْغَمْبَر اَوْ رَا بَه جَا ي خُود گِذَا شْتَه و كَفْتَه اَسْت: يَا عَلِي، مَن مِي رُوْم، تُو جَا ي  
 مَنِي! يَكْ هَم چِنِيْن نَسَبِي تِي دَا دَه اَسْت؛ و اَيْن و لَا يْت اَسْت. و لَا يْت اَمْر اَعْتَبَا رِي نِيْسْت؛ خَا صِيَّتِي اَسْت دَر  
 نَفْس كِه ر و ي اَن خَا صِيَّت و بَرَا سَا س تَكْوِيْن و بَه پِيْر و تَكْوِيْن، پَر و ر د گَا ر هَم اَعْلَا ن تَكْوِيْن مِي كُنَد.

اَيْن صِفَات رَا ه بَه سُو ي خِدا سْت، صِفَات اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن خِدا نَمَا سْت؛ دَر اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن شَائِبَه  
 خُود پَسَنْدِي نِيْسْت، چُوْن خُودِي نَمِي بِيْنَد؛ مَال دُوسْت نِيْسْت، چُوْن خُودِي نَمِي بِيْنَد كِه تَعَلَّق مَال  
 رَا بَه خُود بَدَهْد؛ تَمَام اَفْرَاد بَشْر رَا مَانَد دَا نَه اَي شَا نَه، يَك ر دِيْف و مَتَّصِل بَه مَبْدَأ مِي بِيْنَد، هَمَّه  
 عَوَالِم و تَمَام مَوْجُودَا ت رَا بَه اَيْن نَظْر نَگَا ه مِي كُنَد، و اَز اَيْن نَقْطَه نَظْر بِيْن مَسْلِمَان و كَا فِر و  
 يَهُودِي و نَصْرَانِي فَرْق نَمِي گِذَا رَد.

دَر و لَا يْت اَن حَضْرَت شَخْص يَهُودِي و نَصْرَانِي هَم گَر سَنَه نَبُود؛ اَن حَضْرَت بَه اَوْ مِي رَسَا نَد.  
 دَا سْتَان حَرَكْت حَضْرَت و بَر دَا شْتَن اَنْبَا ن نَان و خَرْمَا و قَسْمَت كَرْدَن بَه فُقْرَا و رَفْتَن دَر اَن خَرَا بَه  
 و بَه يَهُودِي كُور دَا دَن رَا كِه لَابَد شَمَا شَنِيْدَه اِيْد. بَعْد اَز اَيْنَكِه اَمِيْر اَلْمَوْ مِيْن اَز دَا ر دُنْيَا رَفْت و  
 حَسَنِيْن بَا بَرَادَرَان و اَصْحَاب بَر مِي گِشْتَنَد و اَز اَن خَرَا بَه عُبُور كَرْدَن د و پِيْر مَر د يَهُودِي نَا بِيْنَا رَا  
 دِيْدَنَد، رَفْتَنَد سَرَا غَش و دِيْدَنَد كِه دَا ر\_D اَز حَال مِي رُود. - : چَه خَبْر اَسْت؟ - : «يَك مَر دِي بُو\_D  
 كِه شَبْ هَا مِي اَمَد و پَهْلُوي مَن مِي نَشَسْت و نَان و خَرْمَا دَهَان مَن مِي گِذَا شْت، سَه رُوز اَسْت كِه

<sup>۱</sup> سوره فاتحه (۱) آیه ۶.

نیامده و من دارم می میرم!» گفتند: «می دانی چه کسی بود؟!» گفت: «نه، هرچه من می گفتم، می گفت: "من عبدالله هستم، بنده خدا هستم!" خودش را معرفی نمی کرد.» گفتند: «او پدر ما امیرالمؤمنین است!»<sup>۱</sup>

حالا امیرالمؤمنین به این یهودی که این کار را می کند به نظر خلقت دارد نگاه می کند؛ می گوید: این بنده خداست، مخلوق خداست و در بین این جمعیت حق حیات دارد، خدا هم حیات او را در ذمه اسلام محترم شمرده، انسان مال یهودی و مال نصرانی را که در ذمه اسلام است نمی تواند ببرد، پس باید او هم از بیت المال مسلمین، یا از مال شخصی من استفاده کند و ارتزاق کند؛ و من که امام و ولی مسلمین هستم باید به او رسیدگی کنم، همین طوری که به سایر افراد مسلمان رسیدگی می کنم!

این آن صراط مستقیم امیرالمؤمنین است که نفسش او را به این امر الزام و وادار می کند و دنبال این کار حرکت می کند. امیرالمؤمنین حاکم است، حاکم یعنی سلطان؛ آنها هم همه در قصرهای خود خوابیده اند و اطراف آنها را پاسبانان گرفته اند و به مجالس شراب و غنا و رقص و ... می گذرانند.

مگر هارون الرشید شبها تا به صبح از این مجالس نداشت؟! داستان شب نشینی های هارون و بزم هارون در کتب تواریخ معتبر ثبت است که بهترین دختران زیبا را از دنیا برای او می آوردند و بهترین زنان مُغَنّیه و مجالس سُکر تا صبح، شبها می گذرانند! آن هم یک خلیفه است؛ یک خلیفه مؤمنین هم هست که شب که می شود نان و انبان به دوش می گیرد و نقاب می زند که کسی او را نشناسد، در خانه ایتام و بیوه زنان و مستمندان و چلاقها و کورها می برد و قبل از اینکه صبح سپیده بدمد برمی گردد که کسی او را نشناسد! این هم یک قسم کار است دیگر! آن هم دارای آن صفات است، این هم دارای این صفات است!

---

<sup>۱</sup> روضة الشهداء، ص ۲۳۹.

<sup>۲</sup> البدایة و النہایة، ج ۱۰، ص ۲۲۰:

«و ذَكَرَ ابْنَ جَرِيرٍ وَ غَيْرُهُ: "أَنَّ كَانِ فِي دَارِ الرَّشِيدِ مِنَ الْجَوَارِي وَ الْحِطَّالِيَا وَ خَدَمِهِنَّ وَ خَدَمِ زَوْجَتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ جَارِيَةٍ، وَ أَهْنُ حَصْرَنَ يَوْمًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَغَنَّتَهُ الْمُطْرِبَاتُ مِنْهُنَّ، فَطَرَبَ جَدًّا؛ وَ أَمَرَ بِإِلِ فَنَثَرَ عَلَيْهِنَّ. وَ كَانِ مَبْلُغُ مَا حَصَلَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ." رواه ابن عساکر أيضا.»

ترجمه: «ابن جریر (طبری) و غیر او ذکر کرده اند که: "در قصر هارون چهار هزار کنیز که برای خودش و همسرش و خواهرانش بود، وجود داشت. و روزی همه آنها مقابل هارون حاضر شدند و خوانندگان آنها آوازه خوانی کردند و هارون خیلی به وجد آمد. اموال زیادی نثار آنها کرد، طوری که به هر نفر از آنها سه هزار درهم رسید!" ابن عساکر هم این مطلب را نقل کرده است.» (محقق)

## لزوم پیروی از صراط مستقیم امیرالمؤمنین

حالا امیرالمؤمنین باید صفات خود را تبدیل به صفات او کند یا او باید خود را تبدیل کند؟! طبعاً او باید تبدیل کند؛ زیرا که طهارت و پاکی از مطالبی است که نفس انسان گواهی به حسن او می‌دهد؛ و قذارت و پلیدی، نفس انسان گواهی به بدی او می‌دهد. همین طوری که می‌گوییم فلان کس زیباست و فلان کس زشت است؛ زشتی و زیبایی دو حکم نفس ما برای افراد است، حکم به خوبی و بدی هم همین طور است. پس عالم باید خودش را با امیرالمؤمنین تطبیق کند، عبادتش را باید تطبیق کند، ایثارش را باید تطبیق کند، جهادش را باید تطبیق کند، امر به معروف و نهی از منکرش را باید تطبیق کند، صلۀ رحمش را باید تطبیق کند، عدالتش را باید تطبیق کند، قضاوت به حقش را باید تطبیق کند، اسلام‌دوستی و فداکاری در راه پیغمبر خدا را باید با آن حضرت تطبیق کند؛ چون این صراط مستقیم است. بقیه هم صراط هستند اما صراط‌های شکسته؛ پُل‌اند، اما پل‌هایی که واریز کرده<sup>۱</sup>، پلی است که از روی جهنم می‌گذرد و مسافتش خیلی زیاد است، انسان بخواهد آن پل را طی کند و به مقصود برسد، پدرش درمی‌آید، آتش تمام اطراف او را می‌گیرد و زبانه آتش او را از پا درمی‌آورد.

### صراط امیرالمؤمنین، صراط نور محض

اما آن صراط مستقیم که این طرف و آن طرف صراط، گُل کاشته‌اند و در بین این راه بادها و نسیم‌های بهشتی از ناحیه مقدّس جمال پروردگار می‌وزد؛ و این صراط، نور محض است، تاریکی ندارد؛ طهارت محض است، قذارت ندارد؛ این صراط، سرما ندارد، گرما ندارد، ناراحتی ندارد؛ آن صراط امیرالمؤمنین است که امیرالمؤمنین را با هر یک از افراد بشر قیاس کنید می‌بینیم که در درجهٔ اعلیٰ واقع است. **(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**؛ خدایا ما را در این راه بینداز، معنی **(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** این است.

در تفسیر مجمع‌البیان و در کتاب تفسیر برهان و در تفسیر صافی در تفسیر این آیه شریفه، مضافاً که در مقدمات تفسیر صافی راجع به صراط، روایاتی را از ائمهٔ اهل‌بیت نقل می‌کند که:

**(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** صراط علی؛ صراط علی بن ابی‌طالب.<sup>۲</sup>

بعد از پیغمبر، افکار و اهواء در میان افراد بشر مختلف بود، هرکس یک هوایی داشت؛ آن کسانی که طالب حق بودند آمدند در زیر پرچم امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به اقصر فاصله

---

<sup>۱</sup> لغت‌نامه دهخدا، واریز کردن: [ک د] (مص مرکب) منهدم شدن. ریختن قسمتی از بنا در چاه و یا قنات و بنا و نظایر

آن

<sup>۲</sup> تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۵.

حرکتشان داد به مقصد؛ چه قسم حرکت داد؟ آنها را تربیت کرد که امروز دشمنان اسلام که می‌خواهند بگویند: «علی آدم سیاستمداری نبود!»، دیگر نمی‌دانند چه بگویند! می‌گویند: علی مانند عیسی بن مریم یک آدم ملکوتی بود و افرادی را هم که تربیت کرد، مثل حواریین عیسی آدم‌های ملکوتی بودند، به جامعه ربط نداشتند؛ میثم تمار، قیس بن سعد بن عباده، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، عمّار یاسر، عثمان بن مظعون که از یاران امیرالمؤمنین بود و از اصحاب پیغمبر، و نظائر اینها؛ اینها آدم‌های ملکوتی بودند اصلاً با این عالم ربط نداشتند! علی یک حساب خاصی داشت!

### حیازت دو جنبه ملکوتی و بشری در امیرالمؤمنین علیه السلام

درست است علی آدم ملکوتی بود، ولی آدم ملکوتی که آمده بود روی زمین، از مادر متولد شده بود، شیر مادر خورده بود، در کوچه‌های مکه با بچه‌های مکه رفت و آمد و معاشرت داشت؛ اما کار آنها را نمی‌کرد، بازی‌های آنها را نمی‌کرد، از زمان طفولیت می‌گفت: این کارها بازی است، انسان نباید بازی بکند.<sup>۱</sup> به سن ده سالگی رسید، این بچه به پیغمبر اکرم ایمان آورد،<sup>۲</sup> در آن وقتی که پیرمردها ایمان نیاوردند. ابولهب عموی پیغمبر است، مرد محترم در میان مکه، اول دشمن پیغمبر، اول دشمن خون‌خوار پیغمبر. عباس عموی پیغمبر است، سیزده سال پیغمبر در مکه فریاد می‌زد: «قولوا لا إله إلا الله!»<sup>۳</sup> ایمان نمی‌آورد؛ بعد که پیغمبر به مدینه هجرت می‌کنند، در جنگ بدر به لشکریان کمک می‌کند و اسیر می‌شود و بعد ایمان می‌آورد.<sup>۴</sup> بین این بچه و بین آنها چقدر فاصله است؟! این دارد نشان می‌دهد که من بچه هستم اما با وجود بچه بودن من، از مردها و پیرمردها و بزرگان و عقلای بشر، صراطم بهتر و راهم بهتر و مستقیم‌تر است! همه کارهای امیرالمؤمنین برای افراد بشر حجت است!

اجمالاً انسان باید امیرالمؤمنین را امام خود قرار بدهد. امام یعنی پیشوا؛ امام جماعت یعنی چه؟ یعنی کسی که جلو می‌ایستد و مردم پشت سر او؛ هرکاری او می‌کند مردم می‌کنند. معنی

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱، ص ۹۰، به نقل از الغدیر، ج ۲، ص ۲۸۷.

<sup>۲</sup> تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷، از سلمه از ابن اسحاق روایت می‌کند:

«قال: "كان أول ذكر آمن برسول الله صلى الله عليه وآله وصلى معه، و صدقه بما جاءه من عند الله على بن أبي طالب - و هو يومئذ ابن عشر سنين - و كان مما أنعم الله به على بن أبي طالب أنه كان في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله [و آله] و سلم قبل الإسلام."»

<sup>۳</sup> مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۶.

<sup>۴</sup> رجوع شود به ص ۱۰۲ و ۱۸۴.



امام این نیست؟! اما اگر یک جماعتی تشکیل بشود، امام هر کاری می‌کند مردم نکنند؛ امام می‌رود به رکوع، مردم سر بردارند از رکوع، امام می‌رود به سجده، مردم بایستند، امام می‌ایستد، مردم سجده کنند؛ این امامت درست است؟! امام حمد می‌خواند آنها ذکر رکوع می‌گویند، امام ذکر رکوع می‌گوید آنها سوره بقره شروع می‌کنند؛ اینکه دیگر جماعت نمی‌شود، امام و مأموم از بین می‌رود!

امیرالمؤمنین فرمود: «من امام شما هستم!» پیغمبر فرمود: «علی امام شماست!» یعنی بگیریید جلوی خودتان، تماشا کنید، این الگوی شماست، اعمال خود را روی اعمال او بگذارید، عبادت خود را به این صراط مستقیم نزدیک کنید؛ هر چه بیایید بهتر نتیجه می‌گیرید! جهاد خود را، امر به معروف خود را، نهی از منکر خود را، صدق خود را، تلاوت قرآن خود را، صلوة رحم خود را، دوستی به پیغمبر خود را، در تمام مراحل هر کاری می‌خواهید بکنید ببینید اول علی چه قسم کرد شما هم آن قسم بکنید! اگر [این کار را] بکنید می‌افتید در راه، خدا دعای شما را که می‌فرماید: **(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**، آن وقت قبول کرده، می‌افتید در جاده؛ جاده، جاده علی است! در دنیا خیلی جاده هست، جاده عمر هست، جاده ابوبکر هست، جاده عثمان هست، جاده معاویه هست، جاده ابوسفیان هست، ابوجهل هست، جاده عتبه و شیبه هست که داستانش را شنیدید، اینها همه جاده دارند و هر کسی برای خودش در جاده دارد حرکت می‌کند؛ اما آن جاده‌ها خوب نیست، آن جاده‌ها کج است، خاک زیاد دارد، عقب و مار زیاد دارد، هوا در آن جاده‌ها گرم است، انسان می‌خواهد در آن هوای گرم حرکت کند، چهار قدم حرکت کند گرد و خاک می‌آید انسان را خفه می‌کند، مار از این طرف می‌زند، عقب از آن طرف می‌زند، پای انسان می‌افتد در چاله، تا می‌آید انسان خود را از داخل این چاله دریاورد، داخل یک چاله دیگری می‌افتد، گره روی گره، بدبختی روی بدبختی، تا زمان مرگ.

### راه امیرالمؤمنین، راه بهشت

اما جاده علی این طور نیست! جاده راه استوار است، انسان که می‌افتد روی جاده، دیگر نمی‌خواهد خودش حرکت کند، از آن نسیم‌های بهشتی پشت انسان می‌وزد و انسان با کیف در این جاده حرکت می‌کند! جاده بهشت است دیگر، جاده بهشت!

### راه بهشت آسان نیست!

درست است، پیمودن این جاده احتیاج به صبر و تحمل و از خود گذشتگی دارد؛ همین طور

است! «إِنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ!»<sup>۱</sup> راه بهشت آسان نیست، راه علی است! علی در دوران زندگی، شخص آسایش طلبی نبود، شخص عیش ران و سورچرانی نبود، طریق سورچرانی را می دانست، بهتر از همه می دانست. شما باور کنید که امیرالمؤمنین که امام بشر است، تمام این راهها را از آن شخص مُتَرَفِّینِ بهتر می داند، چون امام است دیگر، امام علم است؛ ولی نمی پسندد و می گوید: این شأن من نیست، کار من نیست، من باید زندگی خودم را که حاکم بر آنها هستم با ضعیف ترین افراد مردم تطبیق بدهم! یک نفر مسلمان در تحت حکومت من باشد، آن شخص گرسنه بخوابد و من سیر؛ من امام برای این جمعیت نیستم! پیغمبر مرا امام کرده است که آن گرسنه باشد و من سیر؟! این نمی شود! آن نان خشک بخورد، و من نان و عسل؟! این نمی شود!

### فرازی از نامه امیرالمؤمنین به والی بصره در کیفیت حکومت داری

در نامه ای که برای عثمان بن حنیف می نویسد حضرت در آنجا می نویسد:

وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَقِّي هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ، وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوذَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ! وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْعِ!

«اگر بخواهم من می توانم به آسانی راه پیدا بکنم به آن عسل مصفاً، به آن مغز بهترین گندم، و به این لباس های بافته شده از ابریشم و حریر؛ و لکن هیهات از علی که هوی بر او غلبه کند و در تحت حکومت او، شاید در حجاز یا یمامه (امیرالمؤمنین در کوفه است، تا حجاز و یمامه چند فرسخ است؟! هزار فرسخ است)، شاید در آنجا کسی باشد که یک قرص نان گیرش نیاید و شکم را سیر نکند!»

أَوْ آيْتٌ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ حَرِيٌّ؟<sup>۲</sup>

«من با شکم پر بخوابم، و در اطراف من، ضعفا و گرسنگانی هستند که تشنه و گرسنه بخوابند؟!» نه اینکه امیرالمؤمنین چیز را تصنعاً نمی خورد، اصلاً این امام دستش برای خوردن این چیزها دراز نمی شد، باز نمی شد! [اگر] یک سفره رنگین هم می انداختند دستش به آن غذا نمی رفت! امام است دیگر! شما دیده اید یک بچه ای در یک منزلی مریض است، مثلاً مشرف به موت است، حالا یک سفره رنگینی برای مادر او می اندازند و از انواع غذاها در آن سفره می گذارند و به مادر

<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰، به نقل از مصباح الفلاح، طبع سنگی، ص ۳۰. ترجمه:

«راه بهشت، مشحون و مملو است از ناگواریها!»

<sup>۲</sup> تحف العقول، ص ۳۹۰؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۱۷.

می‌گویند: بسم الله، بیا بخور! مادر می‌تواند بخورد؟! هر چه به مادر اصرار کنند که بخور، مثل این است که دارند شلاق می‌زنند و نیش می‌زنند! [می‌گویند:] من چه بخورم؟! اصلاً دهانش برای خوردن باز نمی‌شود و دستش به آن غذا دراز نمی‌شود.

### امیرالمؤمنین علیه السلام پدر معنوی امت

امیرالمؤمنین پدر امت است، نه پدر طبیعی و مادی، پدر معنوی و روحانی که هزار درجه بالاتر است؛ این مربی امت است، امیرالمؤمنین آدم شکم‌پرست نیست، آدم دنیاپرست نیست، آدم حکومت‌پرست نیست، آدم پول‌پرست نیست؛ آدم خداپرست است! غرائز، صفات، ملکات و راهش این است.

**(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**، یعنی: ای مسلمان‌ها صراط خودتان را بر صراط علی تطبیق کنید!

صراط علی حق‌نمیسکه؛ صراط، صراط حق است!

علی مع الحق و الحق مع علی؛<sup>۲</sup>

علی مع القرآن و القرآن مع علی، و لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛<sup>۳</sup>

«علی با قرآن است و قرآن هم با علی است؛ علی از قرآن جدا نمی‌شود، چون قرآن هم از علی جدا نمی‌شود، با هم هستند، [تا اینکه] کنار حوض کوثر پیش من بیایند.»

---

<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱:

«مرحوم محدث قمی گفته است:

تمام حروف مقطعه از اوایل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند، چنین در آمده است: «علی، صراط حق‌نمیسکه»؛ علی، راه حق است که ما او را اتخاذ می‌کنیم و می‌گیریم! و یا چنین در آمده است: «صراط علی حق‌نمیسکه؛ راه علی حق است که ما آن را می‌گیریم و اتخاذ می‌کنیم!»\*  
\* مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۶۷.

<sup>۲</sup> تاریخ بغداد، ج ۱۴ ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۸. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۲۲:

«سید هاشم بحرانی\* پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت از طریق خاصه روایت می‌کند مبنی بر آنکه: «علی با حق است، و حق با علی است!»؛ و بر آنکه حضرت فرمودند: «خدایا حق را با علی قرار ده هر جا که علی قرار دارد!» و بر: «لزوم متابعت و پیروی از طریقه آن حضرت.»  
\* غایة المرام، ص ۵۳۹.

<sup>۳</sup> المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجامع الصغير، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر.

این روایت را شیعه، در کتاب *أمالی* شیخ طوسی و در کتاب اهل تسنن در *کنز العمال* ملا تقی حنفی نقل می‌کنند:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.<sup>۱</sup>

این صراط مستقیم است؛ اگر انسان خودش را با این صراط تطبیق بدهد، چقدر خوب است! حالا به هر اندازه‌ای که می‌تواند.

### تقدم امام علیه السلام در تمام جهات و مراتب، و تبعیت بقیه افراد از ایشان

نگویید: ما صددرصد نمی‌توانیم! اولاً: چرا نمی‌توانیم؟! امام آمده است تا جلو بیفتد و مأموم دنبالش حرکت کند. اگر مأموم نتواند دنبال امام برود، در آن نقاطی که نتوانسته، او امامت نداشته؛ و الاً اگر امام، من جمیع الجهات، امام انسان باشد، باید مأموم پا جای پای او بگذارد و برود!

مگر سلمان از اهل بیت نشد؟! دنبال پیغمبر و امیرالمؤمنین حرکت کرد، عمار یاسر رفت، محمد بن ابی بکر رفت، قیس بن سعد بن عباده رفت، مالک اشتر رفت، میثم تمّار، آن مردی که صاحب بلایا و علم منایا و غرائب و عجائب و از اسرار امیرالمؤمنین آگاه بود. چرا اینها پایشان را گذاشتند و خوب رفتند؟! امیرالمؤمنین هم با اینها رفاقت می‌کرد، رفیق! می‌آمد در دکان میثم تمّار می‌نشست، دو ساعت، سه ساعت، می‌نشستند با همدیگر اختلاط می‌کردند؛ دکان تجارت و فرش‌های زربفت هم نبود! یک دکه‌ای بود؛ میثم خرما فروش بود، دوتا از این دبه‌های خرما می‌گذاشت و کنار مسجد کوفه مشغول فروختن می‌شد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۴۶۰، *کنز العمال*، ج ۱۱ ص ۶۰۴؛ *المستدرک*، ج ۳، ص ۱۲۴؛ *الجامع الصغير*، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ *المناقب*، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> *الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب* علیهما السلام، ابن شاذان قمی، ص ۴۱:

«كان مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يخرج من الجامع بالكوفة، فيجلس عند میثم التمار رحمه الله فيحدثه.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی از مسجد کوفه برمی‌گشتند، کنار میثم می‌نشستند و با او صحبت می‌کردند.» (محقق)

*مناقب آل ابی طالب* علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۲۹:

«و أنفذ أمير المؤمنين عليه السلام میثم التمار في أمر فوقف على باب دكانه، فأتى رجل يشتري التمر فأمره بوضع الدرهم و رفع التمر. فلما انصرف میثم وجد الدرهم بهرجاً، فقال في ذلك؛ فقال عليه السلام: "فإذا يكون التمر مرّاً." فإذا هو بالمشتري رجع و قال: "هذا التمر مرّاً!"»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام میثم را دنبال کاری فرستادند و خود در مغازه میثم مشغول خرما فروشی شدند. مردی

## پیغمبر مأمور جنگ بر تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین مأمور جنگ بر تأویل آن

امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت قرآن بود، پیغمبر فرمود:

ای علی من جنگ کردم با این مردم بر تنزیل قرآن (یعنی بر قبول کردن ظاهر قرآن)، تو جنگ می کنی بر تأویل و حقیقت قرآن.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مرد سنی روایاتی را که از پیغمبر مفصل نقل می کند، جای تردید و شبهه نیست که پیغمبر فرمودند:

بعد از من علی جنگ می کند با سه طایفه: ناکثین، قاسطین، مارقین؛ اهل جمل، اهل نهروان و اهل صفین!

ابن ابی الحدید نقل می کند از کتاب صفین، از ابوسعید خدری، که ابوسعید می گوید:

خدمت پیغمبر اکرم بودیم، حضرت فرمودند:

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ.» «از میان شما یک نفر است که از طرف پروردگار مأمور است با مردم جنگ کند برای پذیرش حقیقت قرآن، کما اینکه من مأمور شدم جنگ کنم برای پذیرش ظاهر قرآن!»

عمر گفت: «یا رسول الله منم آن شخص؟» حضرت گفتند: «نه!»

ابابکر گفت: «منم؟» حضرت گفتند: «نه! وَلَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ؛ آن کسی که دارد کفش مرا وصله می کند، پینه می کند.»

حضرت یک لنگه کفششان بندش کنده شده بود، داده بودند به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نشسته بود آنجا داشت کفش را وصله می کرد.

ابوسعید می گوید:

زود رفتم پیش علی که این بشارت را من به او بدهم. رفتم و گفتم: یا علی آبشیر؛ بشارت باد! پیغمبر فرمود: «تو بعد از من وصی من هستی و همین طوری که من در تنزیل قرآن جنگ کردم، تو بر تأویل قرآن جنگ می کنی!»

علی نگاهی به من کرد، و لَمْ يَحْفَلْ بِهِ؛ «اعتنایی نکرد!» کانه این مطلب را می دانست و برای او مطلب عادی بود، مطلب غریب نبود که اظهار [خوشحالی کند]!

باز ابن ابی الحدید از کتاب صفین نقل می کند، از شخصی به نام ابوصادق، می گوید:

---

برای خرید خرما آمد، حضرت فرمودند: «درهم‌ها را بگذار و خرما بردار!» وقتی میثم برگشت، دید درهم‌ها معیوب و خراب است و علت را از حضرت پرسید؛ حضرت فرمودند: «حال که چنین کاری کرده، پس حتماً خرمای او هم تلخ است.» در همین حال مرد برگشت و گفت: «خرماها تلخ است!» (محقق)

الکافی، ج ۵، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷، با قدری اختلاف.

وقتی ابویوب انصاری، آن صحابهٔ جلیل [رسول] پروردگار (همان کسی که پیغمبر در مدینه در منزل او وارد شدند)، آمد به عراق. طایفه اُزد که از طرفداران عایشه و عثمان و اینها بودند، یک جزری برای او به عنوان تحفه

فرستادند (یعنی یک نافهٔ شتری به عنوان هدیه)، (ابوصادق می‌گوید:.) او را به وسیله من فرستادند. من بردم پیش ابویوب انصاری و از قول طایفه اُزد گفتم: تو از اصحاب بزرگ پیغمبری و شرف ملاقات پیغمبر را داری، چه شده که مدام حرکت می‌کنی از مدینه، گاهی اوقات با اینها جنگ می‌کنی، گاهی اوقات با آنها؟!

ابویوب رو کرد به من گفت: «اما جنگ‌هایی که من کردم، یکی در رکاب امیرالمؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر بود، روی وصیت پیغمبر که به ما امر کرد با ناکثین، آن کسانی که نقض بیعت علی می‌کنند، باید شما بجنگید!

جنگ دوّم این جنگی است که الآن آمدم در رکاب علی با معاویه جنگ کنم، چون او از قاسطین است و از افرادی است که از عدالت خارج شده و از سنت خارج شده و رأی امام خود را باطل کرده و بر علیه او قیام به جنگ کرده؛ ما از طرف پیغمبر مأموریم با او جنگ کنیم!

و اما جنگ سوّم با خوارج است و مارقین که متأسفانه عمر من به آنجا وفا نمی‌دهد!»<sup>۱</sup>  
باز ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند، می‌گوید:

روایات مستفیضه و کثیره داریم از طرق اهل تسنن بر اینکه پیغمبر گفتند:

«یا علی همین طوری که من مأمور شدم از طرف پروردگار با مردم جنگ کنم بر تنزیل قرآن، تو مأموری جنگ کنی با مردم بر پذیرش قرآن؛ یا علی بعد از تو مردم به فتنه می‌افتند، باید با آنها جنگ کنی تا این حقیقت قرآن و تأویل قرآن را بپذیرند!»

امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول‌الله می‌توانید آن فتنه‌ای که مردم بعد از آن مبتلا می‌شوند، برای من بیان کنی؟»

پیغمبر می‌فرماید: «قومی هستند که آنها اقرار می‌آورند به شهادت پروردگار و به رسالت من، ولی مخالفت سنت می‌کنند، یعنی از اوامر من سر می‌پیچند!»

امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول‌الله، آنها که اقرار به شهادتین می‌آورند

کما اینکه خود من اقرار به شهادت دارم، آیا من با آنها باید جنگ کنم؟»  
حضرت فرمود: «بلی؛ لَأَنَّهُمْ يُخَالِفُونَ الْأَمْرَ وَ يُحَدِّثُونَ الْبِدْعَ وَ الْأَحْدَاثَ؛ با امر، مخالفت می‌کنند

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷.

و در دین بدعت می گذارند و ایجاد حدث می کنند.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، شما به من وعده دادی که به مرحله شهادت می رسی، خون تو در راه شهادت ریخته می شود، از خدا تقاضا کنی عجله کند و الآن در رکاب شما در یکی از جنگ ها من شهید بشوم!»

حضرت رسول فرمود: «فَمَنْ يُقَاتِلُ النَّكْثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؟! اگر تو کشته بشوی، چه کسی با قاسطین و مارقین و ناکثین، با اصحاب جمل و صفین و نهروان، جنگ می کند؟! و لکن علی بشارت باد تو را بر اینکه تو هم به مرحله شهادت خواهی رسید: فَوَاللَّهِ لَيُخْضَبُ هَذِهِ هَذِهِ؛ قسم به خدا همین محاسنت از خون سرت آغشته می شود! یا علی! كَيْفَ صَبْرُكَ فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ؛ در این مواطن شدید صبرت چگونه است؟!»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله لیس هذا موطنٌ صَبْرٍ، هذا موطنٌ شُكْرِ؛ اینجا مواطن صبر نیست، اینجا مواطن شکر است! در آن وقتی که من شهید می شوم در راه خدا باید شکر خدا را بجا بیاورم! ناراحتی نیست بر من که آنجا مواطن صبر من باشد!»

بعد، امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، برای من بیان می کنی کیفیت بدعت هایی که آنها در دین می گذارند؟»

حضرت فرمودند: «آنها ظاهر قرآن را می گیرند و می گویند: ما تابع قرآنیم، ولی عمل به قرآن نمی کنند، مخالفت با حقایق قرآن می کنند، شراب می خورند به اسم نبیذ، ربا می خورند به اسم بیع و خرید و فروش، و رشوه را حلال می دانند به اسم تحیت، و بر رقاب مسلمانان حکومت می کنند و خودشان را خلیفه عدل می دانند! این فتنه ای است که بعد از من پیدا می شود.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الْفِتْنَةِ أَمْ أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الرَّدَّةِ؟» من جنگی که با آنها می کنم براساس رده جنگ کنم (که افرادی هستند از اسلام برگشتند و من با کفار دارم جنگ می کنم)؟! که این یک حکمی دارد؛ جنگ با کفار، کشتن کفار است و گرفتن اسیر است و هنگامی که بر اموال آنها غلبه پیدا می کنند، اموال آنها را به عنوان غارت بردن است. اما اگر با مسلمان برای سرکوبی جنگ شود، از آنها اسیر نمی توانند بگیرند و اموال آنها را نمی توانند ببرند؛ و لذا در جنگ جمل هم امیرالمؤمنین علیه السلام دستور نداد به لشکریان خود که از آنها اسیر بگیرند یا اموال آنها را به غارت ببرند، هر چه آنها آمدند گفتند، امیرالمؤمنین اجازه نداد. حضرت رسول فرمودند: «یا علی!، عَلَى الْفِتْنَةِ؛ براساس رده جنگ نمی کنی، براساس فتنه جنگ می کنی!»

یا علی، این فتنه باقی خواهد بود و مردم در همین عمه (یعنی تاریکی ممتد) فرو می روند تا زمانی که خداوند علیّی اعلیّی زمین را از نور عدل قائم ما پر کند.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، آن شخصی که زمین را پر از عدل می کند، از ماست

یا از غیر ماست؟»

پیغمبر فرمودند: «از ماست؛ بنا فَتَحَ اللّٰهَ و بنا يَحْتِمُ و بنا نُورَ اللّٰهَ ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ بَعْدَ الشَّرْكِ و بنا نُورَ اللّٰهَ ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ بَعْدَ الْعَمَةِ.»<sup>۱</sup>

... [آن افراد]، صراطِ حقّ و صراطِ مستقیم را که باید رعایت کنند، رعایت نکردند، دنبال اهواء و افکار خود رفتند؛ **(وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيْبُونَ)**؛<sup>۲</sup> از صراط دور افتادند، نتیجه این اعمال در روز قیامت ظهور پیدا می کند.

خدا این شاء الله چشم بصیرت بدهد و ما را از آن افراد قرار ندهد، از این افراد قرار بدهد که از سنت امیرالمؤمنین پیروی کنیم و دنبال آن حضرت هم برویم و به قیامت [برویم] و تماشا کنیم ببینیم واقعاً در قیامت چه مناظری به چشم می خورد، از اثر عکس العمل های اعمالی که مردم در دنیا انجام داده اند.

### مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خود حضرت

قبر امیرالمؤمنین را هم مخفی کردند؛ خود آن حضرت سفارش کرده بود که قبر مرا انباشته کنید و بپوشانید و به کسی اطلاع ندهید.<sup>۳</sup> قبل از اینکه صبح بدمد، حضرت امام حسن و امام حسین با افرادی که برای تشییع حرکت کرده بودند، به کوفه برگشتند. قبر مخفی بود؛ اما ولایت است دیگر، بالآخره باید خودش را نشان بدهد، در قلوب کفار نشان بدهد، در قلوب مسلمانها نشان بدهد.

### تأثیر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کائنات

سلیمان از یک مرد شامی پرسید:

شما در شام بودید وقتی علی در کوفه ضربت خورد، شما چگونه در شام خبر پیدا کردید؟ گفتند: «هر سنگی را از زمین برداشتیم دیدیم زیرش خون تازه است، گفتیم باید علی را کشته باشند!»<sup>۴</sup> روایات عدیده داریم وقتی امیرالمؤمنین را کشتند هر سنگی را از زمین برداشتند تا سه روز، زیرش خون تازه بود!<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

<sup>۲</sup> سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۷۴.

<sup>۳</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۲.

<sup>۴</sup> المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.

<sup>۵</sup> خصائص الکبریٰ، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.



## عقاب دنیوی قاتل امیرالمؤمنین

می گویند یک راهبی نشسته بود در بیت الله الحرام و اسلام آورده بود، راوی حدیث می گوید:

من شنیدم، تعجب کردم، رفتم جلو دیدم که مقابل مقام حضرت ابراهیم نشسته، یک مرد قوی هیكل چهارشانه که ریش های سفیدی دارد و جبه ای از خز پوشیده و یک قلنسوه و کلاهی هم از خز سرش گذاشته و یک راهب نصاری است که اسلام آورده است. پهلوی او نشستم. برای مردم علت اسلام آوردنش را بیان می کرد، من هم می شنیدم. گفت: «من راهبم، یعنی تارک دنیا هستم و در کنار دریا جا داشتم، دیری داشتم مشغول عبادت. یک روز دیدم یکی از این عقاب های خیلی بزرگ (که در لسان عربی به او نسر می گویند، به اندازه دو برابر انسان بزرگی اش است) آمد روی یک تخته سنگی کنار آن جزیره نشست و از دهان خود یک ربع انسان را بیرون آورد و قی کرد. پرواز کرد رفت و بعد از مدتی دومرتبه آمد و از دهان خود ربع انسان [قی کرد]، باز پرواز کرد رفت دوباره آمد و یک ربع دیگر از دهان خود قی کرد. باز پرواز کرد رفت، و مرتبه چهارم که آمد، آن ربع دیگر را از دهان خود بیرون انداخت. این چهار تا ربع با هم یکی شد و یک انسان شد و ایستاد. (البته شاید این راهب در عالم معنا دیده بود! چون راهب ها یک قدری صفای نفس دارند و مکاشفاتی برای آنها می شود.) باز این مرغ یک منقار زد بر سر این انسان، یک ربع از او را جدا کرد و بلعید و رفت؛ دومرتبه آمد یک منقار دیگر زد یک ربع دیگر را بلعید و رفت؛ باز برگشت یک منقار زد یک ربع دیگر را بلعید؛ مرتبه چهارم، آن یک ربع آخر را هم بلعید و رفت. دیگر کسی نبود. و من با خود گفتم: عجب! کاش من می پرسیدم از این مرد که تو که هستی و جریان چیست که خدا تو را به این عذاب مبدل کرده، بدن تو را چهار قسمت کرده و طعمه این نسر و عقاب و در چهار مرتبه تو را قی کرد تا به طوری که به صورت انسان مستوی درآمدی باز تو را قطعه قطعه کرد و برد؟!»

دیدم باز عقاب آمد روی همان سنگ نشست، ربع از انسان را قی کرد. من فوراً از دیر پایین آمدم، رفتم کنار آن تخته سنگ ایستادم تا اینکه جریان را از نزدیک ببینم و سؤال کنم. عقاب رفت، باز بعد از چند فاصله ای آمد و دومرتبه یک ربع دیگر؛ باز رفت، یک ربع دیگر؛ مرتبه چهارم آمد، ربع چهارم؛ انسان ایستاد.

---

«قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: "لَقَدْ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْأَرْضِ بِالْكُوفَةِ، فَأَمْطَرَتِ السَّمَاءُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دَمًا."

أَبُو حَمَزَةَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ قَدْ رَوَى أَيْضًا عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ: "لَمَّا قَبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يُرْفَعْ مِنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجْرٌ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمًا عَيْطًا."

قبل از اینکه عقاب او را برآید، گفتم: بگو ببینم تو که هستی که خدا تو را

به این عذاب معذب کرده است؟!

گفت: «من تا روز قیامت عذاب دنیایی ام این است، باید تکه تکه بشوم، عقاب مدام مرا اینجا می گذارد، مدام مرا در شکم خود می گیرد، می برد در ناحیه ای دیگر می گذارد، آنجا که تمام شدم باز مرا قطعه قطعه می کند می آورد اینجا، اینجا که تمام شدم قطعه قطعه می کند می گذارد آنجا!»  
گفتم: تو که هستی؟ جواب مرا نداد. گفتم: به حق آن خالق که تو را خلق کرده، که هستی؟  
گفت: «من ابن ملجم مرادی هستم!»

گفتم: چرا به این عذاب معذب شدی؟! من هیچ در میان امم سالفه و در میان اممی که برای پیغمبران گذشته بودند و در کتاب های خود چنین عذابی را ندیدم که تا روز قیامت معذب به این عذاب باشی!

گفت: «من علی بن ابی طالب را کشتم!» همین که این جمله را گفت، باز عقاب آمد یک منقار بر سر او زد و ربع را کند و رفت.

من به دیر برگشتم و تفحص می کردم که علی بن ابی طالب کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب وصی پیغمبر آخر الزمان است که در همان چند روزه به دست ابن ملجم مرادی کشته شده است. من همان جا اسلام آوردم و دست از دیر برداشتم و رهبانیت را پشت سر انداختم، آمدم در مکه مقیم شدم. دیگر جای من اینجا است و من از مسلمان ها هستم.

این روایت در کتب معتبره ذکر شده است، مانند کتاب خرائج و جرائح که از کتاب های بسیار نفیس و معتبر است و هم چنین در کتب معتبره دیگر.<sup>۱</sup>

## نماز خواندن شهیدان به همراه امام حسن علیه السلام بر جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام

[رومی ها] جماعتی از مسلمان ها را اسیر کرده بودند و بردند پیش [سلطان روم و گفتند]: اینها را ببندید و به کیش ما دریاورید. [سلطان روم] دستور داد پاتیل های بزرگ را کار گذاشتند، روغن زیت داغ کرد و اینها را زنده زنده می انداخت در آن روغن، همه را کشت، یک نفر را باقی گذاشت که او بیاید و به مسلمان ها خبر بدهد که سلطان روم با اسرای مسلمان ها چه کار کرده است! او می گفت:

من در میان بیابان می آمدم، نزدیک طلوع صبح بود، شب بود و هنوز صبح نشده بود، دیدم صدای

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱۶؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۳۴.

سمّ اسب می آید، متوجه شدم و دیدم که تمام این اسب سوارهایی که دارند می آیند همان یاران من هستند که سلطان روم آنها را شهید کرده و به این قسم آنها را در دیگها آتش زده است؛ با صورت های بشاش همه سوار اسب های سفید! گفتم: کجا بودید رفقای من؟! گفتند که: «ما در میان قبرهای خود خوابیده بودیم، جای ما بسیار بسیار خوب بود؛ یک مرتبه دیدیم که منادی بین آسمان و زمین ندا کرد که: علی بن ابی طالب را کشتند، هر شهیدی روی زمین، چه در خشکی شهادت پیدا کرده، چه در دریا و آب، برخیزد و برود و با او نماز بخواند! ما از میان قبرهای خود برخاستیم و رفتیم به امام حسن اقتدا کردیم و بر جنازه امیرالمؤمنین نماز خواندیم، حالا مأموریم برویم در خوابگاه های خود!»<sup>۱</sup>

اینها یک حساب هایی هست ها!

### آشکار شدن موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان هارون الرشید

قبر امیرالمؤمنین مخفی بود و کسی خبر نداشت، انسان ها خبر نداشتند؛ سالیانی همین طور گذشت و هیچ کس خبر نداشت. هارون الرشید با سگ های شکاری و بازهای شکاری برای صید در بیرون کوفه آمده بود. مقداری از گله آهوان را دید و سگ ها را عقب آنها فرستاد و بازها را هم به دنبال آنها و خودش هم با لشکریانش که برای صید آمده بودند، در اطراف این زمین نجف با اسب حرکت می کردند که از این آهوها صید کنند. در روایت دارد که مقداری بیش از یک ساعت در این بیابان سگ ها و بازها دنبال آهوها کردند و آهوها خسته شدند، ولی نتوانستند آنها را بگیرند. وقتی آهوها خسته شدند، همه آهوها روی یک تل هجوم کردند، همه آمدند بالای یک تل. سگ ها که آمدند از تل بالا بروند تا آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند! بازها که آمدند بالای تل بروند، نتوانستند و کنار افتادند! آهوها مدتی روی تل ماندند. هارون هم دارد آن کنار تماشا می کند. بعد دید آهوها کم کم متفرق شدند و از تل پایین آمدند، تا از تل پایین آمدند، این سگ هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبال آهوها رفتند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند؛ آهوها دومرتبه فرار کردند به سمت تل، سگ ها نتوانستند بالا بروند و افتادند، بازها هم افتادند! هارون گفت: «باید این قضیه عجیبی باشد، صبر کنید تا سرش بر ما منکشف بشود!»

آهوها مدتی ایستادند، بعد دوباره کم کم از بالای تل متفرق شدند، همین که از تل پایین آمدند، سگ هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبالشان رفتند، بازها به دنبال آنها رفتند، دوباره آهوها پناهنده به تل شدند!

هارون به همراهانش گفت: «حتماً در اینجا یک سرّی است، ما از اینجا نمی رویم تا آن سرّ بر ما روشن بشود! کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیآورد و

<sup>۱</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۷.

ما داستان این تل را از او پرسیم؟!»

رفتند یک پیرمردی از بنی اسد را آوردند و گفتند: «این می داند!» آمد پیش هارون و گفت:

«به من امان می دهی، من این را برای تو بیان کنم؟!» گفت: «بله، تو در امانی!»

گفت: «اینجا قبر علی بن ابی طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی طالب شده اند؛ نه

سگ ها می توانند حرکت کنند و نه بازها!»

هارون وضو گرفت و آمد خودش دو رکعت نماز خواند و گفت: «بایستی که این قبر اثرش

ظاهر بشود؛ کیست که بیاید در روی این تل، جای این قبر را معین کند؟!»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و نقطه قبر را مشخص کردند؛<sup>۱</sup> از آن وقت دیگر

قبر بر همه ظاهر و لائح شد. کم کم ساختند و قبه ای ساختند و ضریحی ساختند و تا مدت ها

یک قبر مختصری بود و بعد دیگر صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به

این صورت درآمد.

حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می کند! ولایت در سنگ کار می کند،

سنگ زیرش خون تازه پیدا می شود؛<sup>۲</sup> ولایت در دل حیوان کار می کند، آهوها متوجه قبر حضرت

می شوند و سگ ها نمی توانند بروند، بازها نمی توانند بروند؛ ولایت ندایش به آن افرادی که در

میان قبر خوابیده اند زده می شود: «برخیزید!» زنده می شوند و برمی خیزند و با امیرالمؤمنین نماز

می خوانند و برمی گردند. اینها همه آثار ولایت است که به آن افرادی که دل هایشان پاک است تا

این قسم اثر می گذارد؛ اما نه بر آن افرادی که تاریک اند، **«ظَلُمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا**

**أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرْلَهَا»**.<sup>۳</sup> عجیب است!

### آمدن حضرت خضر نبی به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام برای تسلیت

امروز حضرت امام حسن و امام حسین و برادران آن حضرت در کوفه نشستند، از اطراف و

اکتاف برای دیدن آن حضرت می آیند، برای تسلیت می آیند، زنها إقامة ماتم کردند، زن های

کوفه برای دیدن حضرت زینب، حضرت ام کلثوم و دختران حضرت می آیند. امام مسلمین

است، والی ولایت عالم امکان از دار دنیا رفته است؛ شوخی نیست!

حضرت خضر آمد؛ روز بیست و یکم دیدند پیرمردی دارد می آید، از راه دور آمد و مقابل

خانه امیرالمؤمنین ایستاد و خطبه مفصلی خواند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوَّلُ الْقَوْمِ

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۴.

<sup>۲</sup> الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴. دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۴۱.

<sup>۳</sup> سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

إسلامًا و أقدمهم إيمانًا و أحوطهم بدين الله! « خيلي مفصل؛ و يك مرتبه غائب شد.

از حضرت امام حسن سؤال كردند: «اين پير مرد كه بود؟» حضرت فرمود: «خضر؛ خضر

پيغمبر آمده بود برای تسليت ما.»<sup>۱</sup>

### آتش زدن خيام حرم سيدالشهدا عليه السلام و حالات حضرت زينب سلام الله عليها

اما از آن طرف در قلب آن منافقين جز اينكه كينه و بخل و عداوت زياد بشود، هيچ نيست. سيدالشهدا عليه السلام را كشتند. زينب و سوكينه و فاطمه و رقيه، دختران آن حضرت بودند، زينب خواهرش بود، حضرت سجّاد پسرش بود. اين قوم حركت كردند و برای تسليت، آتش به خيام حرم زدند! حضرت سجّاد، بيمار در ميان خيمه افتاده است. راوي حديث مي گويد: ديدم يك زن بلندبالايي كه آتش به گوشه لباسش گرفته بود، خيلي مضطرب و پريشان است و مدام مي آمد در ميان خيمه و هراسان بيرون مي آمد، مي آمد داخل خيمه و بيرون مي آمد! من گفتم: آخر تو چرا فرار نمي كني؟! همه فرار كردند، همه سر به بيابان گذاشتند! گفتم: «اي مرد! آخر من كجا فرار كنم؟! من در ميان اين خيمه يك بيمار دارم!»<sup>۲</sup>

و سيعلم الذين ظلموا آل محمد أي منقلب ينقلبون: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> الكافي، ج ۱، ص ۴۵۴.

<sup>۲</sup> معالي السبطين، ص ۵۰۶:

«قال بعض من شهد ذلك: رأيت امرأة جلييلة واقفة باب الخيمة و النار تشتعل من جوانبها، و هي تارة تنظر يمنة و يسرة و تارة أخرى تنظر إلى السماء و تصفق بيديها و تارة تدخل في تلك الخيمة و تخرج. فأسرت إليها و قلت: يا هدى! ما و قوفك هاهنا و النار تشتعل من جوانبك؟! و هؤلاء النسوة قد فررن و تفرقن، و لم تلحقن بهن و ما شأنك؟! فبكت و قالت: يا شيخ! إن لنا عليلاً في الخيمة، و هو لا يتمكن من الجلوس و النهوض، فكيف أفارقه و قد أحاطت النار به؟!»

<sup>۳</sup> سورة بقره (۲) آيه ۱۵۶.